



سالاری انسان آموزگار

در رثای مرد دین و سیاست
"دکتر یدالله سبحانی"

تجسم آبادی بود.
مثل برادران غیورش
"سیدجمال" و "مهدی" و "محمود طالقانی" بود.
مثل "حنیف"،
مثل "شیخ خیابانی" بود.
مثل کسی که دوستش می داشت
مثل کسی که با اشک،
با آه،
با آب و آفتاب،
غسل و تعمیدش داد
مثل "مصدق"
- آن دلاور بی باک -
مثل "شریعی"
- آن مصلح مسلح چالاک -
و مثل "بازرگان"
- آن عاشق همیشه این خاک
آن پاک پاک پاک -،
یک دشت سبزی
یک کوه استواری
یک دودمان صدا و صداقت
یک کهکشان
سروش و نغمه و پیغام آسمانی بود.
بشکوه تر ستاره کیهانی بود.
مثل پلی تمام خلق جهان را
به مهربانی و خرد و عشق
متصل می کرد.

از کهکشان اطلسی عشق
مردی رها شده است
که همواره
در رقص و در سماع رهایی بود.
فرزند پاک "ایران"
پرورده همیشه ایمان
آمیزه شکوه و شکیبایی
زیباترین تبلور زیبایی بود
او دشمن شماره یک دشمنی
دروغ، دروغ،
تباهی بود.
کوتاه، مختصر
خلاصه آگاهی بود.
مثل تمام رسولان
چون دشنه ای به سینه سفاکی
چون خنجر بی پشت تبهکاری
چون تیغه ای به صورت تاریکی
چون نیزه ای به قامت بیداد و جهل و مردم آزاری بود.
اسطوره نجات
آموزگار انسان سالاری بود.
من دیده بودمش
نوشیده بودمش
جام زلال و روشن آزادی بود.
مثل هزار، هزاران باغ
در عمر خود،

هرگز به دشمنان حقیقت
روی نشان نداد.
دستی به دست‌های جانی اهریمنان نداد
شیطان بی‌قواره و اکبیری خشونت و شکنجه و تزویر را
همواره رجم می‌کرد.
بر بندیان و محرومان
همواره رحم می‌کرد
با جنهٔ نحیف و لاغر و رنجورش
که زخم چند هزاران،
ستاره داشت
دایم به جبهه‌های زر و زور
"ستار" وار،
بورش می‌برد.
زردابه‌های خستگی و رخوت
هرگز به جان سبز و رهایش
نمی‌نشست.
نستوه و سرفراز
چون یک چریک،
سرباز،
از سنگر صدا و صحبت و آواز
از رمزها و راز
حفاظت می‌کرد.
بر قلعه، قلعه‌های مدارا
آرام تکیه می‌داد
و مردم تمامی دنیا را
- حتما -
خرخاکیان وحشت
سوداگران تهمت
و ناشران غفلت و دعوا را
کفتارهای بی‌محابا را
بوزینه‌های مجلس آرا را
به مهربانی و الفت
به دوست داشتن و محبت و رأفت
و دوری از نفرت
دعوت می‌کرد.
و دوست داشت
همه برادر هم
همه برابر هم باشند.
او مثل پرچم "ایران"
سبز و سپید و سرخ
آمیزهٔ شکوه و شوکت و شادابی بود

همین که باز می‌شد
از حبس و چنبر و زنجیر
از قفل و کوتوال و تعزیر
از بندها جدا می‌شد
در آسمان رها می‌شد
آینه‌دار نور خدا می‌شد.
بر لشکر شرارت و شیادی
شب‌های شوم و شرعی شادای
شورنده‌ای شهید
مثل شهابی بود
و مثل صبح روشن فردا
آبی، آفتابی بود.
افسوس...
افسوس و صد دریغ...
دستش بلند نشد
به قامت فردا
ور نه به ما
به جمله، جمله خلاق
چه خالصانه نشان می‌داد
که فردا، پس فردا،
پسا، پسا فردا
- بی‌هیچ شک و شبهه و تردید-
مثل پربروز،
مثل دیروز،
و مثل امروز...
تاریک و سرد نخواهد بود
سرشار درد نخواهد بود.
ای شاخهٔ تناور باغ خرد،
خود آگاهی!
ای سیب ارغوانی همهٔ دشت‌های لایتناهی!
ای صبح آفتابی!
آبی‌ترین گلایی!
آنک تو رفته‌ای...
پروندهٔ قطور و ضخیم مرگ
هرگز نمی‌تواند
نام تو را
به بایگانی خود
ثبت و ضبط کرده،
بیفزاید...
و بعد بیاید...
دهان بویناک خودش را

- این چاله دروغ و تهمت و تهدید را -
بگشاید...

دندان کرم خورده خود را
با خنده‌ای وقیح
در پیش چشم‌های همه اشکبار ما
و قلب‌های همه سوگوار ما
بنماید،
زیرا تو رفته‌ای کنار رفیقان خود،
- رفیقانی -،
که بیشتر از دوستان این طرفت هستند.
تو رفته‌ای کنار کسی آن بالا
که جاوید، جاودانه، همواره است
سرشار نور،
باقی‌ترین ستاره است.

بل آن "رفیق‌اعلی"
آن آفریدگار یکتا.
جایت مقدس است
مقدس‌تر باد
جایت مبارک است
مبارک‌تر باد.
فرخنده و خجسته و پربرکت باد.

آنان که سال‌های سال
تو را...
و شاخه‌ها و میوه‌های تو را
سنگ می‌زدند

باری چه ساده بودند
آری چه ساده اند
- یعنی که احمق اند -
که خویشتن خویش را
در کوبش مدام تو و شاخه‌های تو
انگار کرده،

خوشحال می‌ستوندند
در وهم می‌ستایند.

اینک که چشم‌های کم‌سوشان را
- این چاه ویل‌های "شغاد" ان را -
از پلک می‌گشایند...

چندین هزار جنگل بیدار
چندین هزار بیشه هشیار
از ریشه‌های تو
در پیش پایشان
- این پایهای چوبی بیعارشان -

صف بسته
جای، جای جهان را می‌آریند.

ای کهکشان سیب!
ای خیل سینه سرخان را
تو بهترین حبیب!
ای آسمان سبز، سرخ، آبی!
بشکوه تر گلابی!
ای "سحابی"!
آنک تو رفته‌ای
و ما -،

غریب‌تر از هر غریب
چه خسته و تنهاییم
در بند و در اسارت شبهاییم
اما به تو
به فردای وعده داده تو
یعنی به مهربانی
- زیباترین، عزیزترین ارزش -
یعنی به آشتی، دانش
یعنی به وارثان نور،
روشنی، آتش

یعنی به زادگاه "زرتشت"
- پیغمبر صمیمی بی‌آلایش -
به مستضعفان بی‌ارزش
- این شاخه‌های عربان
این شاخه‌های پاک -

یعنی به خلق
- این خانواده سترگ پدید آورنده افلاک -
یعنی به خاک
یعنی به آن بزرگ خدا

می‌اندیشیم...

ناصت بلند باد.
دور از گزند باد.

تهران - بیست و چهارم فروردین ماه ۱۳۸۱
طه حجازی (ح - آرزو)